



گفتاری در حکم تشریح

پدیدآورنده (ها) : خرازی، سید محسن

فقه و اصول :: نشریه فقه اهل بیت :: بهار ۱۳۸۰ - شماره ۲۵ (ISC)

صفحات : از ۲۱ تا ۵۸

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1120335>

تاریخ دانلود : ۱۴۰۲/۰۹/۲۰

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابراین، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



مقالات مرتبط

- تشریح جسد از دیدگاه اسلام
- آناتومی از دیدگاه فقه و پزشکی
- مقاله مروری: تاریخچه پزشکی قانونی در ایران
- تأثیر وصیت میت و موافقت ولی برای پیوند عضو
- پیوند اعضا در آئینه فقه و حقوق: چالش‌ها و ضرورت‌ها
- بررسی اصل احترام به خودمختاری در فقه و حقوق اسلامی
- بررسی اصل سودرسانی از منظر فقه زیست پزشکی
- دیه قتل شبه عمد از دیدگاه امام خمینی(ره)
- بررسی فقه و قوانین موضوعه در وقوع جرم پس از فوت
- روند دگرگونی نقوش و شعائر مذهبی بر روی سکه‌های دوره صفوی
- اهدای عضو در محکومین به اعدام (قصاص)
- رویکرد فقه امامیه درباره‌ی بیع میت به مستحلین

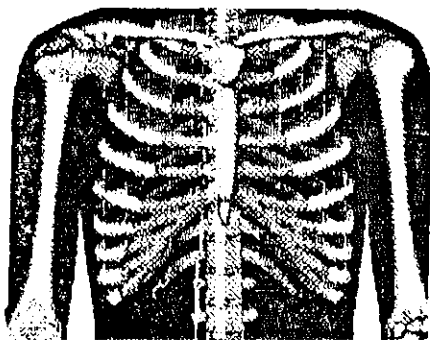
عناوین مشابه

- تشریح حکم فقه‌ای پاسخ و فوریت جواب سلام مکتوب در رسانه مجازی در فقه شیعه
- تأملی بر مفهوم «در حکم مرده» در قانون مجازات اسلامی
- حکم تلف مورد معامله در زمان خیار
- ماهیت مقاصد شریعت و نقش آن در استنباط حکم شرعی از دیدگاه فریقین
- مراد از قرائت قرآن در آیه آخر سوره مزل و حکم شرعی آن
- جستاری نو در حکم پوشش گردشگری بانوان
- شیوه‌های گفتاری و نقد آن در دیوان استاد شهریار
- گفتاری فشرده در باب صرفه جویی
- تعویق صدور حکم در بزه رابطه نامشروع مادون زنا
- مطالعه تطبیقی حکم سرقت از بیت‌المال در فقه مذاهب اسلامی و قانون مجازات اسلامی

گفتاری

در حکم

تشریح



۲۱

◇ سید محسن خرازی ◇

فقه آل بیت

گفتاری در حکم تشریح

اصطلاح «تشریح» در عصر ما یعنی جدا ساختن اجزای بدن کسی پس از مرگش برای بررسی میزان تأثیر بیماری ها و هدف های دیگر. در این نوشتار، تشریح اجساد کفار و مسلمانان را در دو فصل جداگانه پی می گیریم.

فصل نخست: تشریح اجساد کفار

تشریح بدن کافر حربی (کافر غیر ذمی) بدون اشکال، جایز است؛ زیرا کافر حربی در حیات و مرگ حرمتی ندارد و تشریح بدن کافر حربی برای اصل حرب اولویت ندارد.

اما تشریح بدن کافر ذمی یا معاهد در دو صورت حرام است:

۱. در عقد ذمه یا معاهده احترام اجساد آنها شرط شده باشد.
۲. عقد ذمه مبتنی بر احترام بدن های آنها انجام گرفته باشد به گونه ای که گویا چنین شرطی در ضمن عقد ذکر شده است.

در غیر این دو صورت نیز ادعا شده که تشریح کافر ذمی حرام است؛ به دلیل اطلاق

پاره ای از روایات، همچون صحیحہ جمیل که در آن از امام صادق(ع) آمده :

قطع راس المیت اشد من قطع راس الحي^۱؛

حرمت بریدن سرمیت از بریدن سرانسان زنده شدیدتر است.

در صحیحہ عبداللہ بن سنان آمده است؛ امام صادق(ع) درباره مردی که سرمیتی را

قطع کرده بود فرمود:

عليه الدية؛ لان حرمة ميتاً كحرمة و هوجي^۲؛

بر او دیه است؛ زیرا حرمت آن شخص پس از مرگ، عین حرمت او در حال

حیات است.

پاره ای روایات دیگر از این دست نیز وارد شده است.

تقریب استدلال: مقتضای اطلاق این روایات آن است که در حرمت بریدن اعضای

بدن میت و ضرورت احترام او پس از مرگ، بین مسلمان و کافر تفاوتی وجود ندارد.

این استدلال قابل مناقشه است؛ چرا که به نظر می رسد روایات مزبور از مثل کافر

ذمی انصراف داشته باشد؛ زیرا تعیین دیه بریدن سرمیت در برخی از روایات، دلالت بر آن

دارد که مقصود از مطلق میت در این روایات، میت مسلمان بوده و شامل غیر مسلمان

نمی شود.

پیداست وقتی در برخی روایات برای بریدن سرمیت صد دینار به عنوان دیه تعیین شده

باشد، با دیه قطع سر کافر ذمی سازگار نیست؛ چرا که دیه بریدن سر کافر ذمی در حال

حیات هشت صد درهم (برابر با هشتاد دینار) است چگونه ممکن است این دیه پس از مرگ

از زمان حیات بیشتر باشد؟ بنابراین یاد کردن صد دینار در برخی از روایات به عنوان دیه

بریدن سر، بهترین گواه است که مقصود از میت در روایات مورد بحث، میت مسلمان

است.

از جمله روایاتی که صد دینار را دیه قطع سرمیت اعلام کرده، روایت حسین بن خالد

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۴۹، باب ۵ از ابواب دیات اعضا، ح ۱.

۲. همان، ص ۲۴۸، باب ۲ از ابواب دیات اعضا، ح ۴.

است. در این روایت در باره مردی که سرمیتی را بریده بود، از امام (ع) سؤال شد و امام (ع) فرمود:

إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنْهُ مَيْتًا كَمَا حَرَّمَ مِنْهُ حَيًّا وَ أَنْ دَيْتَهُ دِيَةَ الْجَنِينِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ قَبْلَ أَنْ تَلْجُ فِيهِ الرُّوحُ وَ ذَلِكَ مِائَةُ دِينَارٍ؛^۳

خداوند بریدن اعضای آن شخص را همان گونه که در حال حیات حرام دانسته، پس از مرگ نیز حرام اعلام کرده است. دیه بریدن سر آن میت برابر با دیه کشتن جنین در شکم مادر پیش از دمیدن روح است؛ یعنی صد دینار.

این روایت گواهی می دهد که مقصود از میت، میت مسلمان است و مراد از دیه - که در صحیحہ عبداللہ بن سنان با عبارت «علیہ الذیة» آمده - همین دیه شناخته شده [یعنی صد دینار] است. حتی اگر دست از ادعای انصراف شسته و اطلاق روایات مورد بحث را بپذیریم، از باب جمع بین آنها و روایاتی که ایمان و اسلام را به عنوان شرط حرمت و احترام ذکر کرده، می بایست مطلق میت را در روایات مزبور به میت مسلمان و مؤمن مقید سازیم. روایاتی که ایمان و اسلام را شرط احترام دانسته به شرح ذیل است:

الف) صحیحہ صفوان:

أبَى اللَّهُ أَنْ يَظَنَّ بِالْمُؤْمِنِ الْآخِرَاءُ وَ كَسْرُكَ عِظَامَهُ حَيًّا وَ مَيْتًا سِوَاءَ؛^۴

خداوند نمی پسندد که درباره مؤمن جزگمان خیر و نیکی روا داشته شود. شکستن استخوان مؤمن در حال حیات و پس از مرگ [از جهت قبح و حرمت] برابر است.

ب) فرمایش رسول اکرم (ص) در روایت علاء بن سیّاب:

حَرَمَةُ الْمُسْلِمِ مَيْتًا كَحَرَمَتِهِ وَ هُوَ حَيٌّ سِوَاءَ؛^۵

حرمت مسلمان پس از مرگ بسان حرمت او در حال حیات است.

۳. همان، ح ۲.

۴. همان، ج ۱۹، ص ۲۵۱، باب ۲۵ از ابواب دیات اعضا، ح ۴.

۵. همان، ح ۶.

ج) روایت محمد بن مسلم :

إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَمْوَالاً مَا حَرَّمَ مِنْهُمْ أَحْيَاءً؛^۶

خداوند هرآنچه که درباره مؤمنان در حال حیات حرام کرده، پس از مرگ نیز حرام دانسته است.

دلیل لزوم تقیید در اطلاق روایات مورد بحث این است که میّت در این چند روایت به مؤمن و مسلمان مقید شده و این امر نشان می دهد که حرمت قطع اعضا اختصاص به میّت مؤمن و مسلمان دارد؛ به ویژه آن که در روایت صفوان در بیان علت یکسانی حرمت مؤمن در حال حیات و پس از مرگ چنین آمده که خداوند ابا دارد درباره مؤمنان جز به خیر و نیکی گمانی برده شود [و چنین گفتاری درباره کفّار صادق نیست] افزون بر این، در معتبره عمّار بن موسی به صراحت، کرامت و حرمت از میّت نصرانی نفی شده است. در این روایت آمده که از امام صادق (ع) در مورد حکم مردی نصرانی سؤال شد که در سفری همراه مسلمانان بوده و مرده است. امام (ع) فرمود:

۲۴

فقد آل بیت

سال ۷ / شماره ۲۵

لا يغسله مسلم ولا كرامة ولا يدفنه ولا يقوم على قبره و إن كان أباه؛^۷

بر مسلمان روا نیست او را غسل دهد؛ کفن کند یا بر قبرش [برای طلب آمرزش] درنگ کند، هر چند پدرش باشد؛ زیرا نصرانی کرامت و حرمت ندارد.

از این روایت به دست می آید که کفّار حرمت ذاتی ندارند و از آن جا که این معتبره بر نفی کرامت و احترام کفار دلالت دارد، حتّی اگر اطلاق روایات دسته نخست را بپذیریم، باز بر آنها مقدم خواهد بود؛ چنان که مقتضای جمع عرفی بین دلیل مطلق اثباتی با دلیل مقیّد سلبی همین است.

دلیل دیگر بر ضرورت تقیید اطلاق روایات مورد بحث و جواز تشریح بدن کافر ذمی این است که فرمایش امام صادق (ع) در صحیحۀ عبداللّه بن سنان: «لأن حرمة ميتاً كحرمته و هو حي» دلالت دارد که حرمت در مشبّه به (شخص زنده) امری ثابت و محقق است. از

۶. همان، ح ۳.

۷. تهذیب، ج ۱، ص ۳۳۶.

طرفی می دانیم که حرمت ذاتی تنها در مسلمان ثابت است نه کافر ذمی؛ زیرا احتمال دارد احترام کافر ذمی به خاطر پیمان ذمه باشد و ذاتی نباشد. چنین احترامی دایر مدار حیات کافر ذمی است و پس از مرگ را - که محل بحث ماست - دربر نمی گیرد. بنابراین با وجود عدم ثبوت حرمت ذاتی برای کافر ذمی، تمسک به روایات مزبور از دو حال خارج نیست: اگر در صدق حرمت ذاتی برایشان شک داشته باشیم، تمسک به عام در شبهه موضوعیه خواهد بود و اگر شک داشته باشیم که آیا حرمت ذاتی، حرمتی را که در اثر پیمان ذمه برای ایشان ثابت شده، در برمی گیرد، تمسک به عام در شبهه مفهومی به شمار خواهد رفت.

دلیل دوم که برای اثبات حرمت تشریح کافر ذمی اقامه شده، آن دسته از آیات و روایاتی است که از مسلمانان خواسته است در صورت پذیرش ذمه و جزیه از طرف کفار، از جنگ با آنها دست بردارند. نظیر این آیه شریفه:

۲۵

فصل اهل بیت

گفتاری در حکم تشریح

قاتلوا الذین لایؤمنون باللّه و لایحرمون ما حرم اللّه و رسوله
و لایدینون دین الحق من الذین اوتوا الكتاب حتی یعطوا الجزیه عن ید و هم
صاغرون؛^۸

با آن عده از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی آورند و آنچه را خدا و فرستاده اش حرام شمرده اند، حرام نمی دارند و متدین به دین حق نمی گردند؛ کارزار کنید تا با [کمال] خواری به دست خود جزیه دهند.

از مفهوم آیه استفاده می شود که کفار پس از پرداخت جزیه بسان سایر مسلمانان خواهند بود. از این رو تعرض به ایشان جایز نیست. به عبارت دیگر احترام ایشان در حال حیات و مرگ بسان مسلمانان واجب خواهد بود.

این استدلال مخدوش است؛ زیرا آیه فوق و نظایر آن دلالت دارد که غایت و پایان وجوب جنگ با کفار زمانی است که آنان جزیه پردازند؛ اما این که ایشان در حرمت و کرامت بسان مسلمانانند، از این ادله به دست نمی آید. از این رو برای اثبات احترام کافر ذمی همسان با مسلمانان نمی توان به این ادله تمسک جست.

۸. توبه، آیه ۲۹.

از آنچه بیان شد به دست می آید که ذمی در چارچوب مقتضیات پیمان ذمه در امنیت، حفظ دماء، اموال، استفاده از مزایای زندگی در بلاد اسلامی و امثال آنها، از حقوقی همپای مسلمانان برخوردار است؛ اما اجساد ایشان پس از مرگ بسان اجساد مسلمانان احترام ندارد، مگر آن که در ضمن پیمان ذمه هر چند به صورت تبانی شرط شده باشد، که در این صورت تشریح از باب وجوب وفا به عقود حرام خواهد بود. در غیر این صورت دلیلی بر احترام اجساد ایشان وجود ندارد؛ به ویژه آن هنگام که تشریح میان ایشان متداول بوده و آن را هتک حرمت اموات خود نمی دانند.

خلاصه، مقایسه اجساد کفار ذمی به اجساد مسلمانان و مؤمنان برای اثبات حرمت تشریح مردود است. بهترین گفتار در این زمینه از امام خمینی است:

اما تشریح غیر مسلمان جایز است چه ذمی باشد و چه غیر آن و تشریح او نه دیه ای را به همراه دارد و نه معصیتی.^۹

نظیر این سخن را آیت الله خوئی در مستحدثات المسائل آورده است:

تشریح بدن همه اقسام کفار پس از مرگ جایز است.^{۱۰}

نتیجه آن که تشریح اجساد انواع کفار جایز است مگر آن که دولت اسلامی در ضمن پیمان ذمه یا معاهده، احترام اجساد ایشان را به گردن گرفته باشد، که در این صورت به استناد عموم آیه شریفه «أوفوا بالعقود»^{۱۱} و ادله دیگر، مراعات این پیمان واجب است.

فصل دوم: تشریح اجساد مسلمانان و مؤمنان

بدون اشکال اجماعی است که هتک و اهانت مسلمان در حال حیات و پس از مرگ حرام است. دلیل مدعا افزون بر اطلاق اخبار متضافر بر حرمت اهانت مؤمن^{۱۲}، روایات

۹. تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۶۱.

۱۰. مستحدثات المسائل، ص ۴۰.

۱۱. مائده، آیه ۱.

۱۲. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۸۸، باب ۱۴۶ از ابواب معاشرت.

مستفیضی است که در احترام میت مسلمان وارد شده است. این روایات بدین شرح است:

۱. صحیحہ عبداللہ بن سنان کہ بہ استناد آن امام صادق (ع) دربارهٔ مردی کہ سرمیتی را قطع کرده بود فرمود:

عليه الدبة؛ لأن حرمة ميتاً كحرمة وهو حي؛^{۱۳}

بر او دبه واجب است؛ زیرا حرمت میت بسان حرمت او در حال حیات است.

در معنای «حرمت» در مصباح المنیر آمده است:

حرمت به ضمّ، چیزی است که هتک آن جایز نباشد و حرمت ... اسم مصدر

احترام است چنان که «فرقت» اسم مصدر افتراق می باشد.^{۱۴}

این واژه گاه بر حرام اطلاق می شود. اما روایات آتی گواه آن است که مقصود از حرمت در این روایت معنای نخست [احترام] است؛ زیرا حرمت در این روایات به میت اضافه شده و پیداست که مقصود از آن احترام است. بنابراین چنین ادعایی مردود است که ضمیر در عبارت «لأن حرمة» به سرمیت بازمی گردد و معنای روایت این است که بریدن سر همان گونه که پیش از مرگ حرام بوده، پس از مرگ نیز حرام است و از این روایت استفاده نمی شود که احترام میت بسان احترام او در حال حیات [لازم] است.

۲. در روایت علاء بن سیّاب آمده است:

از امام صادق (ع) سؤال شد: مردی در چاهی که از زمین بیرون زده (در نسخهٔ

دیگر «مخرج» آمده که به معنای چاه تنگ است) افتاده و مرده است و بیرون

کشیدن او از چاه ممکن نیست. آیا می توان از آن چاه وضو گرفت؟

امام (ع) فرمود: وضو ساختن از آن چاه روا نیست. باید آن چاه را رها و

قبرش کنند؛ ولی اگر بیرون کشیدن او ممکن باشد، بیرون آورند و غسل

دهند و دفن کنند.^{۱۵} پیامبر اسلام (ص) فرمود: حرمت [مرد] مسلمان پس از

۱۳. همان، ج ۱۹، ص ۲۴۸، باب ۲۴ از ابواب دیات اعضا، ح ۴.

۱۴. مصباح المنیر، ج ۱، ص ۱۶۱.

۱۵. «مخرج» از نظر لفظ و معنا نظیر «مضیق» به کسریاء است.

مرگ بسان حرمت او در حال حیات است. ^{۱۶}

۳. در صحیحۀ صفوان، امام صادق(ع) فرمود:

أَبَى اللَّهُ أَنْ يَنْظُرَ بِالْمُؤْمِنِ إِلَى خَيْرٍ أَوْ كَسْرِكَ عِظَامَهُ حَيًّا وَمَيِّتًا سِوَاءَ؛ ^{۱۷}

خدا نمی‌پسندد دربارهٔ مؤمن جز به خیر و نیکی گمانی برده شود و شکستن استخوان او در حال حیات و پس از مرگ برابر است.

۴. روایت محمد بن سنان به نقل از شخص دیگر که گوید:

از امام صادق(ع) پرسیدم: حکم مردی که سرمیتی را بریده است چیست؟

امام در پاسخ فرمود: حرمة المیت کحرمة الحي؛ حرمت میت بسان حرمت شخص زنده است. ^{۱۸}

۵. روایت محمد بن مسلم از امام باقر(ع):

لَمَّا احْتَضَرَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ(ع) قَالَ لِلْحَسَنِ(ع): يَا أَخِي! أَوْصِيكَ بِوَصِيَّةٍ

فاحفظها... إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَمْوَانًا مَا حَرَّمَ مِنْهُمْ أَحْيَاءَ؛ ^{۱۹}

آن هنگام که لحظهٔ وفات حسن بن علی(ع) نزدیک شد، به برادرش حسین(ع) فرمود: برادرم! به تو وصیتی می‌کنم، آن را پاس بدار... خداوند هرآنچه دربارهٔ مؤمنان در حال حیات حرام کرده، پس از مرگ نیز حرام داشته است.

روایات دیگری نیز بر حرمت تشریح بدن میت مسلمان دلالت دارد.

به استناد این روایات هر نوع بی‌احترامی به جسد میت مسلمان اعم از شکستن اعضای

بدن، مجروح ساختن، بریدن، سوزاندن و... چه انگیزه عقلایی داشته باشد یا نه، جایز

نیست. گواه مدعا این است که اگر مثلاً کسی به هدف برطرف ساختن سر درد مؤمن، نه

۱۶. جامع الاحادیث، ج ۳، ص ۴۵۱.

۱۷. همان، ج ۲۶، ص ۴۹۶.

۱۸. همان.

۱۹. همان.

اهانت، پا روی سراو بگذارد، اهانت و بی احترامی به مؤمن قلمداد می شود. از همین جا آشکار می گردد که بی احترامی به بدن میّت مسلمان هر چند بسان آموزش دیگران و کسب مهارت دارای انگیزه عقلایی باشد، اهانت و بی احترامی بوده و حرام است؛ زیرا احترام مؤمن پس از مرگ بسان حال حیات واجب است.

برای اثبات حرمت تشریح بدن میّت مسلمان افزون بر روایات پیشین به روایاتی که از مثله کردن بدن میّت کافر نهی کرده استدلال شده است. به این بیان که اگر مثله کردن بدن کافر حرام است به طریق اولی تشریح بدن میّت مسلمان نیز حرام خواهد بود. از جمله این روایات، روایت کافی از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از معاویه بن عمار است:

به گمانم از ابو حمزه ثمالی شنیدم که او از امام صادق (ع) چنین نقل کرد:

هرگاه پیامبر اکرم (ص) می خواست سرّیه ای را اعزام دارد ایشان را فرا می خواند و نزد خود می نشاند آن گاه می فرمود: با نام و یاد الهی و در راه خدا و بردین رسول خدا رهسپار شوید. خیانت نکنید و بدن کسی را مثله ننمایید...^{۲۰}

نظیر این روایت، موثقه مسعدة بن صدقه است. در استدلال به این دسته از روایات اشکال شده هرگاه به هدف گوشمالی و کیفر دادن، اعضا بریده شود، مثله و مثله کردن صادق است و فرض این است که مفهوم مثله و مثله کردن در تشریحی که به هدف افزایش مهارت انجام می گیرد، تحقق نمی یابد؛ چنان که در تاج العروس آمده است. وقتی می گویند:

«مَثَلٌ بِفُلَانٍ مَثَلًا وَ مُثْلَةٌ» (فلانی را مثله کرد) یعنی با بریدن اعضای او و زشت ساختن آن، او را به شدت گوشمالی داد. مثله کردن کشته به این است که بینی، گوش یا آلت تناسلی یا چیزی از اعضای او را قطع کند.^{۲۱}

۲۰. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۳، باب ۱۵ از ابواب جهاد، ح ۲.

۲۱. تاج العروس، ج ۸، ص ۱۱۱.

همو در معنای تنکیل (گوشمالی دادن) آورده است :

وقتی گفته می شود: «نکَل به تنکیلاً» (او را گوشمالی داد) یعنی او را به خاطر جرمی که مرتکب شده به گونه ای کیفر داده که هشدار برای دیگران نیز بوده است، یا با او کاری کرده که دیگران را از ارتکاب چنان جرمی باز می دارد. ۲۲

افزون بر این اشکال، واژه تمثیل و مثله در بریدن دست، پا، سر، گوش، بینی و نظایر آن ظهور دارد. بنابراین با واژه تشریح که به بریدن تمام اعضای بدن ناظر است، متفاوت است.

بله، می توان در کنار روایات دسته نخست که بر وجوب احترام بدن میّت مسلمان تأکید دارد، به آن دسته از روایات که بر وجوب تجهیز میّت اعم از تغسیل، تکفین و دفن میّت دلالت دارد، استدلال کرد. به این بیان که طبق این روایات تأخیر این واجبات، جایز نیست و تشریح، منوط به گذشت ایام بوده و عملاً تجهیز میّت را به تأخیر می اندازد، از این رو تشریح با فوریت عرفی مستفاد از اوامر مربوط به واجبات تجهیز میّت، منافات دارد و از آن جا که طبق این روایات فتوا داده شده، نمی توان در سند آنها تردیدی روا داشت، استحباب تعجیل با وجوب فوریت عرفی منافات ندارد؛ زیرا مراد از استحباب تعجیل این است که غسل، کفن و دفن میّت به گونه ای بیش از فوریت عرفی، اقدام گردد. اگر گفته شود که تأخیر در تجهیز میّت تا وقتی که موجب اهانت یا تحقیر مؤمن نشود حرام نیست؛ گوییم: چنین تأخیری با اوامری که در باره تجهیز رسیده منافات دارد؛ چرا که این اوامر در فوریت ظهور دارند. البته اگر تشریح به زودی انجام گیرد و متوقف برگذشت چند روز نباشد با واجبات تجهیز میّت منافات نداشته و از جهت تأخیر در تجهیز میّت حرام نخواهد بود.

خلاصه، به استناد دلایل گفته شده، تشریح بدن میّت مسلمان جایز نیست.



فقه آل میّت
سال ۷ / شماره ۲۵

موارد جواز تشریح

مواردی به شرح ذیل از حرمت تشریح استثنا شده است :

مورد اول: هرگاه حفظ حیات مسلمان به تشریح بدن میت مسلمان دیگر بستگی داشته باشد. نظیر آن که گروهی از مسلمانان به بیماری کشنده ای مبتلا شده و برخی از ایشان جان بازند و تشخیص بیماری و یافتن راه معالجه تنها در صورتی میسر باشد که بدن میت مسلمانی که به سبب همان بیماری جان باخته تشریح شود. همچنین نظیر آن که بچه در شکم مادر بمیرد و حفظ حیات مادر منوط به آن باشد که بچه را با بریدن یا شکستن اعضا یا روش های مشابه دیگر بیرون آورند یا آن که به عکس مورد پیش، مادر مرده باشد و تنها راه حفظ حیات طفل شکافتن شکم مادر باشد. در تمام این موارد تشریح جایز است، صاحب جواهر در مورد مثال آخر ادعا کرده است که هیچ نظریه ای مخالف با جواز تشریح بدن مادر وجود ندارد.

۳۱

فقه اهل بیت

گفتاری در حکم تشریح

سه دلیل برای جواز تشریح - در جایی که حیات مسلمان منوط به آن باشد - می توان اقامه کرد:

۱. مقتضای قاعده تراحم - که مورد قبول عقلا در امور است - مقدم داشتن جانب اهم است و پیداست که در تراحم حرمت تشریح و وجوب حفظ جان مسلمان، حفظ جان، اهم می باشد.

۲. تتبع در نصوص و فتوای فقها در ابواب گوناگون فقه گواهی می دهد که حفظ نفس محترم یکی از مهم ترین واجبات و بدیهیات فقهی قلمداد شده است. هر چند که این حفظ منجر به ترك واجب یا انجام حرامی شود، این امر نشانگر اهمیت حفظ نفس در فقه است.

۳. روایات وارد در خصوص مورد بحث بدین شرح است:

(الف) صحیحہ علی بن یقطين در کافی با این سند: حمید بن زیاد از حسن بن محمد بن سماعه از محمد بن ابو حمزه از علی بن یقطين:

از عبد صالح (امام کاظم - ع) در مورد زنی پرسیدم که با داشتن فرزند سالم

در شکم، مرده است؟ فرمود: شکم آن زن باید شکافته و طفل او خارج شود. ۲۳

ب) در کافی از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از برخی از اصحاب:

در مورد زنی که جان باخته و طفل در شکم او در جنب و جوش است از امام صادق(ع) سؤال شد: آیا جایز است برای بیرون آوردن بچه، شکم مادر شکافته شود؟ امام فرمود: بله، جایز است و شکم مادر [پس از بیرون آوردن طفل باید] دوخته شود. ۲۴

ج) روایت وهب بن وهب از امام صادق(ع):

امیرالمؤمنین(ع) فرمود: هرگاه زنی بمیرد و فرزندش در شکم مادر در جنب و جوش باشد [که بدین وسیله به حیات او یقین حاصل شود] و برجان فرزند بترسند، شکم مادر شکافته شده و آن طفل خارج می شود.

د) درباره زنی که فرزندش در شکم او از دنیا رفته باشد و برجان مادر بترسند، فرمود:

هرگاه زنان طاقت انجام چنین کاری را نداشته باشند باکی نیست که مردی دست خود را داخل کرده با قطعه قطعه کردن طفل، آن را بیرون کشد. ۲۵

د) کشتی در کتاب رجال خود از حمدویه بن نصیر از محمد بن عیسی از ابن فضال از

ابن بکیر:

زنی از محمد بن مسلم پرسید: دختری دارم که تازه به خانه بخت رفته است و اسبی لجام گسیخته چنان پی در پی به او کوفت که جان باخت، اما فرزندی که در شکم دارد در جنب و جوش است چه کنم؟ محمد بن مسلم گفت:

نظیر چنین پرسشی از امام باقر(ع) سؤال شد حضرت فرمود: شکم میّت

۲۳. کافی، ج ۳، ص ۱۵۵.

۲۴. همان، ج ۳، ص ۲۰۶.

۲۵. همان.

شکافته شده و طفل بیرون آورده می شود. ۲۶

ه) در تهذیب از ابن ابی عمیر از ابن ابی اُذینه آمده است:

می بایست طفل خارج و شکم مادر دوخته شود. ۲۷

روایات دیگری نیز در این باب رسیده است. به نظر می رسد این روایات به بنای عقلا که در تراحم بین مهمّ و اهمّ، جانب اهم را مقدم می دارند، رهنمون است و اهمّ در این جا حفظ حیات است که اگر با حرام دیگری تراحم پیدا کند، بر آن مقدم می شود. به هر روی اشکالی نیست که هرگاه حفظ حیات مرد یا زن مسلمان تنها بر شکافتن یا تشریح بدن میّت مسلمان متوقف باشد به گونه ای که راهی دیگر جز شکافتن و تشریح در بین نباشد، تشریح جایز است.

بدین خاطر است که استاد ما امام خمینی (ره) می فرماید:

هرگاه حفظ حیات مسلمانی به تشریح بستگی داشته باشد و از طرفی تشریح

بدن میّت غیر مسلمان ممکن نباشد، ظاهراً تشریح بدن مسلمان جایز است. ۲۸



گفتاری در حکم تشریح

سؤال: آیا تشریح یا شکافتن بدن مسلمان برای حفظ حیات مرد یا زن مسلمان تنها در جایی رواست که بدانیم اگر این کار انجام نگیرد، آن مسلمان خواهد مرد یا آن که صرف خوف بر مرگ کافی است؟

جواب: از ظاهر برخی روایات همچون روایت وهب بن وهب به دست می آید که خوف بر مرگ کافی است. افزون بر این مقتضای وجوب حفظ آن است که افزون بر علم، موارد خوف عقلایی نسبت به مرگ مسلمان نیز مراعات شود؛ زیرا بدون چنین مراعاتی چنان که هویداست مفهوم حفظ صادق نخواهد بود. دیگر آن که اگر قرار باشد حفظ نفس تنها در جایی واجب باشد که ما علم به مرگ آن مسلمان داشته باشیم، در بسیاری از موارد انسان مرتکب مخالفت واقعی خواهد شد.

۲۶. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۶۷۴، باب ۴۶ از ابواب احتضار، ح ۸.

۲۷. تهذیب، ج ۱، ص ۳۴۴.

۲۸. تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۶۱.

اما کفایت خوف دچار اشکالاتی است :

اولاً؛ روایت وهب بن وهب ضعیف است .

ثانیاً؛ وجوب حفظ نفس با دلیل لفظی عام ثابت نشده است و تنها دلیل آن اجماعی است که با تتبع در موارد خاصّه در ابواب فقه به دست می آید و [از آن جا که اجماع دلیل لّبی است] باید تنها بر قدرمتیقن از اجماع بسنده کنیم و قدرمتیقن در مورد بحث، جایی است که ما علم داشته باشیم که اگر بدن میّت مسلمان تشریح نشود مسلمان دیگر جان خواهد باخت . بنابراین با وجود تکلیف احتمالی که حفظ حیات مسلمان باشد هر چند که محتمل اهم باشد، نمی توان از حرمت فعلی تشریح دست شست . مگر آن که گفته شود: در امثال موارد مورد بحث، مرجع بنای عقلاست .

بنابراین اگر عقلا در مورد خوف نیز خود را ملتزم به مراعات بدانند به گونه ای که مسامحه در مورد خوف را نیز موجب استحقاق نکوهش بدانند، می توان مدّعی شد که تشریح یا شکافتن بدن میّت مسلمان افزون بر مورد علم، در موردی که بر جان مسلمانان دیگر بترسیم، نیز جایز است . در تأیید بنای عقلا می توان به ترك استفصال در روایات یاد شده نیز استناد کرد؛ به این معنا که در روایات در جواز تشریح بین علم به مرگ و خوف از مرگ تفصیل داده نشده است . تأیید کفایت خوف به رغم آن است که روایت وهب بن وهب ضعیف است . البته این مسأله نیازمند کنکاش بیشتر است .



مورد دوم: هرگاه دست یابی به هدفی که از احترام میّت مسلمان مهم تر است و به تشریح و قطعه قطعه ساختن بدن میّت مسلمان منوط باشد، بدون اشکال تشریح جایز است . دلیل جواز، مقتضای قاعده تراحم است که مورد عمل عقلا بوده و شارع از آن منعی نکرده است؛ بلکه حتّی مورد تأیید قرار گرفته است؛ چنان که از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت شده که برای اثبات نسب وارث فرمان داد قبر میّت نبش شده و یک استخوان از استخوان های میّت برداشته شود.^{۲۹} برای این قاعده، مصادیق فراوانی را می توان جست؛

۲۹ . بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۲۲۵ .

اما از آن جا که دلیل لیبی است ناگزیر تنها به قدر متیقن آن تمسک می شود. به نظر می رسد موارد زیر از موارد قدر متیقن است:

الف) حفظ نظام اسلامی به تشریح و بریدن بدن میت مسلمان منوط باشد؛ نظیر آن که مسلمانی چیزی را فرو دهد که در آن نام کسانی نوشته شده باشد که در صدد نابودی نظام اسلامی برآمده اند یا در برگیرنده نقشه ای باشد که دشمنان برای از بین بردن نظام اسلامی در پی اجرای آن باشند و آن گاه این فرد از دنیا برود. در این صورت بدون اشکال هرگاه دست یابی به آن نوشته تنها از راه تشریح میسر باشد، تشریح جایز است؛ زیرا حفظ نظام اسلامی دارای اهمیت بیشتری است؛ بلکه از آن جا که حفظ حکومت اسلامی از اهم واجبات است، تشریح بدن چنین فردی [افزون بر جواز] واجب خواهد بود.

ب) هرگاه تشخیص نوع سلاح دشمنان برای آن که مسلمانان به مقابله با آن برخاسته یا آثارش را از میان لشکر مسلمانان برچینند، بستگی به این داشته باشد که بدن شهدا را تشریح کنیم، تشریح جایز است؛ زیرا حفظ جان مجروحان و تحکیم نظام اسلامی از اهمیت والایی برخوردار است.

ج) هرگاه اثبات قتل یا نسب به تشریح بدن میت مسلمان منوط باشد. دلیل جواز آن است که اثبات قتل یا نسب از اهمیت بیشتری در مقایسه با حرمت مسلمان برخوردار است. از این گذشته می توان مدعی شد قتل قاتل همسو با مصلحت مقتول و خانواده اوست و در صورتی که اثبات قتل منوط به تشریح باشد، بی حرمتی و اهانت به مسلمان اساساً صدق نمی کند که مصلحت این کار به مقتول یا خانواده او باز می گردد.

جواز تشریح در موارد مذکور در جایی است که واقعاً بدانیم مصلحت های گفته شده به تشریح بدن میت مسلمان توقف دارد اما اگر علم در بین نباشد و تنها احتمال آن را داده باشیم، حکم به جواز تشریح مشکل است؛ زیرا دست شستن از حرمت تشریح که فعلاً تحقق دارد، به خاطر احتمال احیای یک حق، پذیرفتنی نیست؛ چنان که قاعده تراحم در جایی که علم به وقوع تراحم در بین نباشد، جاری نیست. البته اگر از راه دیگر علم به دست آوریم که همان احتمال که با حرمت تشریح تراحم کرده از اهمیت بیشتری برخوردار

است، قاعده تراحم در باره آن جاری می‌گردد.

سؤال: آیا به دست آوردن مهارت لازم برای درمان بیماری برخی از اعضای مهم در بدن همچون قلب یا کبد یا نظیر آنها از جمله مصادیق اهمّ به شمار می‌آید تا به استناد قاعده تراحم بگوییم: به خاطر آن تشریح یا قطعه قطعه کردن اعضای میّت مسلمان جایز است یا نه؟

جواب: ممکن است مدعی شویم که وجود اشخاص چیره دست برای درمان بیماری‌های خطرناک از جمله مواردی است که عقلاً بدان اهتمام می‌ورزند و اهمّیت کسب چنین مهارتی نزد عقلاً از اهمّیت اثبات قتل یا نسب به کمک تشریح، کمتر نیست؛ بلکه در مقایسه با آنها از اهمّیت بیشتری برخوردار است؛ زیرا فقدان چنین مهارتی به از بین رفتن بسیاری از انسان‌ها منتهی خواهد شد.

این گفتار دچار اشکال است؛ زیرا لازمه آن این است که ما از حرمت تشریح که فعلیت دارد به خاطر امری که هنوز فعلیت نیافته یا محتمل است در آینده فعلیت پیدا کند، دست بشوییم و این پذیرفتنی نیست؛ مگر آن که از قرائن خارجی دریابیم وجود امری که در آینده فعلیت پیدا می‌کند یا احتمال وجود امری که در آینده تحقق می‌یابد، به گونه‌ای است که با امر فعلی تراحم پیدا می‌کند. البته چنین تراحمی در جایی است که به دست آوردن مهارت پزشکی تنها به تشریح بدن میّت مسلمان بستگی داشته باشد. اما در جایی که چنین نباشد و امکان داشته باشد که ما از طریق تشریح بدن غیر مسلمان یا حیوانات یا تمرین کردن با تندیس‌هایی که به هدف کسب مهارت ساخته شده یا نظایر آنها، مهارت لازم را برای درمان بیماری‌های مهم به دست آوریم، تشریح بدن میّت مسلمان جایز نیست.

دشوار تر از مورد پیش آن است که ما از تشریح و قطعه قطعه کردن بدن میّت مسلمان به دنبال این هدف باشیم که صرفاً معلومات خود را افزایش دهیم یا به برخی از دستاوردهای پزشکی دست بیابیم یا اهداف دیگری که نزد عقلای عالم رجحان داشته و هر جامعه‌ای برای دست‌یابی به آنها در تکاپوست، دنبال کنیم، در این موارد تشریح جایز نیست؛ زیرا صرف چنین اهدافی موجب ترجیح چنین مصلحت‌هایی بر حرمت فعلی تشریح نمی‌شود.



بله، اگر مصلحت نظام اسلامی به کسب مهارت پزشکی یا فراگیری برای بالابردن سطح علمی بستگی داشته باشد، به گونه ای که اگر حاکم اسلامی این مصلحت را در نظر نگیرد، خائن به مصالح امت قلمداد می شود، تشریح بدن میّت مسلمان در جایی که راه دیگری در بین نباشد رواست؛ نظیر آن که کوتاهی کردن در بالابردن سطح دانش پزشکی ضعف اسلام و مسلمانان را به همراه داشته و نیازمندی به دشمنان و در نتیجه زمینه چینی برای سلطه بیگانگان را به دنبال آورد. در این صورت تشریح جایز است؛ زیرا مراعات آن دسته از مصالح عمومی که شارع مقدس به کوتاهی کردن در باره آنها یا ترك آنها رضایت نمی دهد، از جمله اموری است که حاکم اسلامی ملزم به انجام آنهاست.^{۳۰}

۳۷

فقه اهل بیت

گفتاری در حکم تشریح

مورد سوم: هرگاه تشریح یا شکستن اعضای میّت به گونه ای باشد که مصلحت آن به خود میّت بازگردد، نظیر آن که به خاطر سببی همچون وقوع زلزله یا امثال آن بدن مسلمان میان اشیاء به گونه ای مانده باشد که بیرون آوردن آن بدون قطعه کردن یا شکستن یا راه های مشابه دیگر ممکن نباشد. در این صورت بدون اشکال تشریح جایز، بلکه واجب است؛ زیرا تجهیز میّت بدون آن میسر نیست و تشریح در این صورت با رعایت احترام میّت منافات ندارد؛ زیرا وقتی مصلحت تجهیز به خود میّت بازگردد، تشریح به معنای بی احترامی و اهانت به مسلمان نخواهد بود. چنان که این کار مُثله نخواهد بود؛ زیرا مُثله - چنان که بیان شد - به منظور گوشمالی و کیفر انجام می گیرد. بنابراین تشریح بدن میّت مسلمان مستلزم بی احترامی به میّت نخواهد بود؛ بلکه باید گفت: وا گذاشتن میّت به حال خود و میان اشیاء مستلزم بی حرمتی به مسلمان است. از این رو سیره عقلا، بلکه سیره متشرّعه بر این قرار گرفته که در موارد مذکور میّت را خارج ساخته و تجهیز می کنند.

البته اگر مسلمانی در چاه جان دهد و بیرون کشیدن او ممکن نباشد، می بایست چاه را پرکنند و همان را قبر او قرار دهند. چنان که روایت علاء بن سیّاب بر این مطلب دلالت داشته و گروهی از فقها طبق آن فتوا داده اند.

۳۰. مفصل بحث در باره تشریح را در مجله نور علم نگاشته ایم؛ بدان جارجوع شود.

اگر با ویران کردن خانه یا مکان های دیگر همچون وسیله نقلیه امکان بیرون آوردن بدن میت مسلمان بدون تشریح باشد، بر تشریح ترجیح دارد. و اگر چنین کاری نیازمند هزینه باشد، ممکن است آن را از جمله مصادیق هزینه تجهیز میت بدانیم. در این صورت اگر میت دارای مال باشد هزینه خارج ساختن بدن میت از اصل مال او برداشته شده و بر دیون و وصایا و میراث میت پیشی دارد. اگر میت فاقد مال باشد، از دو حال خارج نیست: یا میت زوجه است یا زوجه نیست؛ در صورت نخست صاحب تنقیح مدعی است که بعید نیست پرداخت سایر هزینه های تجهیز زوجه را بر عهده زوج بدانیم؛ چنان که صحیحه عبدالرحمن - که پیش از این گذشت - بر این مدعا دلالت دارد؛ زیرا این صحیحه دلالت دارد که زکات به زوجه، مادر، پدر، پسر و مملوک پرداخت نمی شود؛ چون اینها نان خور و ملازم انسان به حساب می آیند. پیداست مفهوم نان خور و ملازم انسان بودن، آن است که هزینه و خرج آنها بر عهده انسان است؛ چنان که معنای این جمله که شخص نان خور دیگری است، همین مطلب است. جمله «عال اهل» یعنی شخص معیشت و هزینه زندگی خانواده خود را بر عهده گرفت. از طرفی ملازم و همراه شخص بودن - چنان که در مفهوم «عیال» اخذ شده - تنها به دوران حیات منحصر نیست. بنابراین در آن جا که زوجه مالی را که برای بیرون آوردن بدنش از میان اشیا نداشته باشد، بر زوج واجب است این هزینه را بپردازد. ^{۳۱} به مقتضای صحیحه عبدالرحمن، این امر در باره پدر، مادر و فرزند نیز جاری است.

اما در صورت دوم - یعنی در جایی که میت فاقد مال، زوجه، پدر، مادر یا پسر نباشد - برخی ادعا کرده اند که بالا جماع سایر خرج های تجهیز میت حتی تهیه کفن، بر مسلمانان واجب نیست، بلکه هزینه تجهیز میت از بیت المال پرداخت می شود. بر این مدعا افزون بر اجماع به موثقه فضل نیز استدلال شده است. فضل گوید:

از امام کاظم (ع) پرسیدم: مردی از شیعیان از دنیا رفته و مالی ندارد تا با آن کفن شود، آیا به نظر شما جایز است از زکات برایش کفنی خریداری کنیم؟

۳۱. تنقیح، ج ۸، ص ۳۹۷.

امام فرمود: از مال زکات به میزانی که بتوانند با آن میّت را تجهیز کنند به خانواده میّت پرداز تا ایشان خود به تجهیز میّت قیام کنند.

گفتم: اگر میّت، فرزند یا کسی که به تجهیز او قیام کند، نداشته باشد، آیا من می توانم از مال زکات او را تجهیز کنم؟ فرمود: پدرم می فرمود: حرمت بدن مؤمن پس از مرگ بسان حرمت بدن او در حال حیات است.

بنابراین بدن میّت را دفن و تجهیز و کفن و حنوط کن و همه این هزینه ها را از مال زکات به حساب آر و جنازه اش را تشییع کن.^{۳۲}

حال اگر زکات هم در بین نباشد آیا هزینه تجهیز میّت مسلمان بر مسلمانان واجب است یا نه؟

دیدگاه صاحب تنقیح، عدم وجوب است؛ به استناد حدیث نفی ضرر، هر چند که هزینه تجهیز میّت، مقدمه واجب باشد؛ همچون تکفین و دفن^{۳۳} این نظریه هر چند از ظاهر عبارت فقها به دست آمده و به مقتضای آن میّت درحالت برهنه دفن خواهد شد، با این حال چنین ادعایی در محل بحث ما دچار اشکال است؛ زیرا وا گذاشتن میّت به حال خود بدون تجهیز او هتک و اهانت به میّت مسلمان به شمار رفته و شارع به چنین کاری رضایت نمی دهد. از این رو احتیاطاً بر مسلمانان لازم است هزینه تجهیز میّت را به بیت المال قرض دهند و آن گاه که زکات برایشان واجب می شود، آن را از زکات حساب می کنند.

مورد چهارم: هرگاه مسلمانی وصیّت کند که پس از مرگش جسد او را تشریح کنند و برای نجات بیماران نیازمند، به آنها پیوند زنند، آیا چنین وصیّتی نافذ و قابل اجراست یا خیر؟

می توان مدعی جواز بود و وصیّت میّت را نافذ دانست. البته نه از آن جهت که برخی گفته اند که با وجود مصلحت عقلایی در چنین وصیّتی ضرر صدق نمی کند؛ زیرا چنین

۳۲. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷۵۹، باب ۳۳ از ابواب تکفین، ح ۱.

۳۳. تنقیح، ج ۸، ص ۴۱۰.

نیست که به خاطر وجود انگیزه های عقلایی ضرر از مفهوم ضرر بودن خارج شود؛ بلکه دلیل جواز و نفوذ وصیت میّت این است که مانع شرعی - که همان عنوان ضرر باشد - تنها به دوران حیات اختصاص دارد. از این رو مانعی ندارد که بگوییم: چون این مانع با مرگ برداشته شده، وصیت میّت نافذ و قابل اجراست؛ زیرا کافی است که در حین عمل، مشروعیت تحقق داشته باشد. همان گونه که برای حسن خطاب شارع کافی است که در حال عمل و فعل، قدرت محقق باشد.

اشکال: روایاتی که دلالت دارد حرمت میّت بسان حرمت او در حال حیات است اقتضا دارد، که وصیت میّت مبنی بر تشریح بدنش پس از مرگ، نافذ نباشد؛ زیرا چنین وصیتی با حرمت او ناسازگار است.

جواب: منافی با حرمت میّت این است که اعضای او از روی دشمنی قطعه قطعه شود؛ اما تشریحی که توسط خود میّت اجازه داده شده با احترام میّت منافات ندارد و مورد روایات، قطعه قطعه کردن عدوانی جسد میّت است.

اشکال: حرمت و احترام میّت از جمله حقوق به شمار نمی رود تا با وصیت و اذن اسقاط گردد، بلکه از جمله احکام است که با اذن ساقط نمی شود. همان گونه که خوار ساختن مؤمن از جمله احکام است و حرمت آن با اذن ساقط نمی شود.

جواب: مقتضای تشبیه احترام شخص مرده به احترام انسان زنده این است که احترام میّت با شخص زنده مشابهت و همسانی دارد. احترام گذاردن به شخص زنده به استثنای اذلال و خوار ساختن از باب حقوق است و با اذن ساقط می شود؛ به عنوان مثال گذاشتن پا بر سر یا دوش دیگری بی احترامی به اوست اما اگر آن شخص به خاطر انگیزه ای به چنین کاری اجازه دهد دیگر با احترام او منافات نخواهد داشت. روایاتی که امور را به استثنای خوار ساختن، به مؤمن واگذار کرده اند، مدعای ما را تأیید کرده یا گواه مدعاست. این روایات ظهور دارند که تمام امور به استثنای خوار ساختن، از جمله حقوق است. بنابراین احترام میّت نیز از باب حقوق به شمار خواهد رفت. ۳۴

۳۴. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۲۴.

مگر گفته شود: از آن جا که وصیت میّت به تشریح بدن با وجوب غسل دادن و کفن و دفن میّت منافات دارد از این جهت مشروع نبوده و قابل اجرا نیست. بلی، اگر وصیت کند که برخی از اعضای بدنش را برای پیوند به بیماران نیازمند بدهند، با واجبات مزبور منافات نخواهد داشت. افزون بر این، چنین وصیتی چه بسا خوار ساختن میّت را همراه دارد و از این جهت نیز نمی تواند نافذ باشد.

به هر روی اگر به خاطر احتمال این که وصیت به تشریح بدن، وصیت به معصیت باشد، در جواز چنین وصیتی شک شود، در این صورت نمی توان به عموم ادله ای تمسک کرد که بر نفوذ وصیت میّت دلالت دارد؛ زیرا پس از آن که می دانیم این عمومات به مواردی که وصیت به معصیت نباشد تخصیص خورده است، چنین تمسکی، تمسک به عام در شبهات مصداقیه خواهد بود.

مورد پنجم: هرگاه در مورد میّتی شک کنیم که آیا بدن مسلمان است یا بدن کافر حربی یا کافر ذمی، برخی از فقها تشریح چنین جسدی را حتی اگر در بلاد اسلامی یافت شود، جایز دانسته اند.

این دیدگاه در آن جا که چنین میّتی در بلاد اسلامی یافت شود، دچار اشکال است؛ زیرا کشور اسلامی خود از جمله نشانه ها و راه هایی است که مورد مشکوک را در احکام به عموم شهروندان یعنی مسلمانان ملحق می سازد. دلیل مدعای ما این است که در صحیحۀ احمد بن ابی نصر از امام رضا(ع) مورد مشکوک - البته در غیر مورد بحث ما - به عموم و غالب ساکنان کشور اسلامی ملحق شده است. در این صحیحۀ آمده است:

از امام رضا(ع) پرسیدم: چکمه فروشی به بازار می آید و چکمه می خرد در حالی که نمی داند آن چکمه از حیوان تذکیه شده است یا نه. نظر شما در باره نماز او با این چکمه چیست؟ او نمی داند آیا با این چکمه نماز بگذارد یا نه؟

امام فرمود: آری [نماز بگذارد] من خود از بازار چکمه می خرم یا سفارش

ساخت آن را می‌دهم و در آن نماز می‌گزارم. لازم نیست از تذکیر آن جستجو کنید. ۳۵

در موثقه اسحاق از عبد صالح (امام کاظم-ع) روایت شده که فرمود:

نماز گزاردن در پارچه ای که از ابریشم یمانی فراهم آمده باشد یا در کشور اسلامی یافته شده باشد مانعی ندارد.

عرض کردم: اگر میان مسلمانان، غیر مسلمان نیز حضور داشته باشد، حکم چیست؟

فرمود: هرگاه شمار مسلمانان بیشتر باشد مانعی ندارد. ۳۶

از ظاهر این دسته از روایات و امثال آن استفاده می‌شود که ملاک در اعتبار بازار یا زمین مسلمانان، غلبه شمار مسلمانان است. بنابراین غلبه معیاری است کلی و فراگیر که در تمام موارد، فرد مشکوک را به اعم اغلب ملحق می‌سازد و با وجود فراگیری چنین ملاکی به خصوصیت مورد اعتنا نمی‌شود و نمی‌توان این را پذیرفت که به استناد قانون غلبه، افعال مشکوک، به غالب افراد ملحق می‌گردد نه این که در خود فاعل چنین الحاقی صورت گیرد. ضعف این ادعا بدین جهت است که به دلالت اقتضا الحاق فرد مشکوک در فعل به غالب افراد به خودی خود مسبوق به الحاق در فاعل است؛ به این معنا که فعل مشکوک تنها زمانی به غالب معلوم ملحق می‌شود که فاعل مشکوک آن، به غالب و عمومی که اسلام آنها معلوم است، ملحق گردد. بنا بر این پیش از الحاق فعل مشکوک در واقع فاعل مشکوک آن به غالب و عموم ملحق می‌شود.

افزون بر این، مطمح نظر، معیار کلی است که از روایات استفاده می‌شود و آن معیار این است که در غلبه، اماره الحاق یا عدم الحاق فرد مشکوک است و تنها در مواردی که دلیل خاص بر مخالفت با این معیار اقامه شود، از آن دست می‌شویم. نظیر آن که ادعا شده بالا جماع اگر شخص گم شده ای در دارالکفر پیدا شود، در صورتی که در آن جا مسلمانی

۳۵. تهذیب، ج ۲، ص ۳۷۱.

۳۶. همان، ج ۲، ص ۳۶۸.

زندگی کند و احتمال داده شود که آن شخص گم شده به آن شخص مسلمان تعلق دارد، به رغم آن که غلبه با کفار است شخص گم شده به مسلمانان ملحق است.^{۳۷}

همچنین ادعا شده آن دسته از اطلاعاتی که بر وجوب تغسیل میت دلالت دارد، شخص پیدا شده در دارالکفر را در بر می گیرد. مشروط به این که با اجرای استصحاب عدم ازلی، نصرانی و کافر نبودن آن شخص را استصحاب کرده و به کمک این استصحاب، مسلمان بودن او را احتمال دهیم.^{۳۸}

البته دست شستن از غلبه و اجرای استصحاب درباره غسل دادن کسی که در دارالکفر پیدا شده، خالی از اشکال نیست؛ زیرا استصحاب، اصل عملی است و زمانی جاری می شود که اماره ای در بین نباشد و در این جا اماره - که همان غلبه است - وجود دارد. مقصود از غلبه این است که این شخص در دارالکفر پیدا شده و چون در چنین کشوری غلبه با کفر است، او ملحق به کفار خواهد بود. مگر اجماع بگوید که این شخص به رغم وجود اماره غلبه، ملحق به مسلمانان است. در این صورت ما دست از غلبه خواهیم شست.

تا این جا سخن در این بود که اماره غلبه وجود داشته و فرد مشکوک را به اعم اغلب ملحق می سازد. حال سخن در این است که اگر چنین اماره ای وجود نداشت چه باید کرد؟ آیا اماره ای دیگر در بین است تا با کمک آن به جواز یا عدم جواز تشریح بدن مشکوک حکم دهیم؟ ممکن است با استدلال به مصححه حماد بن عیسی اماره ای را به دست داد. این مصححه در کتاب تهذیب از محمد بن احمد بن یحیی از ابراهیم بن هاشم از احمد بن محمد بن ابی نصر از حماد بن عیسی (در بعضی نسخه ها حماد بن یحیی آمده است) از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود:

قال رسول الله (ص) يوم بدر: «لاتواروا إلامن كان كمشياً - یعنی من كان ذكره صغيراً - وقال: لا يكون ذلك إلا في كرام الناس؛^{۳۹}

۳۷. ر. ك: مستمسك، ج ۴، ص ۷۰.

۳۸. ر. ك: تنقيح، ج ۸، ص ۹۴.

۳۹. وسائل الشيعه، ج ۱۱، ص ۱۱۲.

پیامبر اکرم (ص) در روز بدر فرمود: به خاک نسیپارید مگر کسی که کمیش است. مقصود ایشان از کمیش کسی است که آلت تناسلی او کوچک باشد و فرمود: این نشان تنها در مردمان کریم و بزرگ منش وجود دارد.

به مقتضای این مصحح‌ه می‌بایست به علامتی که در آن برای تشخیص مردگان بیان شده عمل کنیم، از این رو گروهی از فقها همچون علامه و محقق حلی و شهید چنان که از ایشان حکایت شده، فتوا داده‌اند که اگر در میتی چنین نشانی یافت شد غسل و کفن و سایر واجبات تجهیز میت، در حق او واجب است.

اشکال: این علامت مخصوص مورد خود یعنی کشته شدگان جنگ بدر است.

جواب: همان گونه که صاحب مستمسک بیان داشته هر چند مورد روایت جنگ بدر است، اما از علتی که در پایان روایت آمده، می‌توان عموم حکم و جوب تجهیز در مورد سایر مردگان را به دست آورد. مگر ادعا شود مقصود از جمله پایانی در روایت (کوچک بودن آلت، نشان کریمان است) آن بوده که مناسبت بین فرمان به جوب تجهیز با کوچک بودن آلت تناسلی بیان شود و تعجب احتمالی شنونده با شنیدن حکم «لاتواروا الاکمیشاً» بر طرف شود، و هدف، علت آوردن برای جوب تجهیز نبوده است.^{۴۰} افزون بر این که در جمله پایانی احتمالی غیر از تعلیل راه دارد.

صاحب تنقیح (آیت الله خوبی) نیز اشکال دیگری را مطرح کرده است:

صحیح آن است که روایت مزبور دلالت ندارد که کوتاه بودن آلت تناسلی نشانه ای باشد تا با کمک آن بتوان میان مسلمان و کافر را تشخیص داد؛ زیرا یقین داریم که اسلام و کفر هیچ نقشی در کوچکی یا بزرگی آلت تناسلی ندارد. شاهدش این است که آیا در مورد مسلمان هایی که قبلاً کافر بوده‌اند چنین احتمال داد که چون اسلام آورده‌اند، آلت آنها از زمان کفرشان کوچک تر شده است؟ با این وجود چگونه می‌توان کوچکی یا بزرگی آلت تناسلی را

نشان فرق بین کفار و مسلمانان دانست؟

۴۰. مستمسک، ج ۴، ص ۱۱۱.

از طرفی خود روایت هم چنین نشانه ای را راه تشخیص بین مسلمان و کافر ندانسته است. روایت بر این دلالت دارد که مردگانی که آلت تناسلی کوچک دارند، می بایست دفن شوند بی آن که بین مسلمانان و غیر مسلمانان تفاوتی نهاده باشد؛ زیرا کوچکی آلت - چنان که می گویند و شاید همین نظر هم صحیح باشد - تنها در اشخاص نجیب و کریم یافت می شود؛ چنان که بزرگی آلت نشان از آن دارد که شخص از دو صفت کرامت و نجابت بی بهره است.

گویا هر قدر شخص به خوی حیوانات نزدیک تر شود، پاره ای از نشانه های حیوانات، از جمله بزرگی آلت، دراو بروز و ظهور پیدا می کند.

درواقع پیامبر اکرم (ص) پس از پیروزی مسلمانان در جنگ بدر، بر کفار منت نهاد و فرمان داد تا تنها نجیب زادگان و بزرگ زادگان آنها توسط مسلمانان به خاک سپرده شوند تا پیکرشان بر روی خاک نماند. بنابراین روایت مذکور دلالت ندارد که نشان مزبور [کوچک بودن آلت] وسیله ای است برای تمیز

بین مسلمان و کافر.^{۴۱}

مگر گفته شود که از ظاهر مصححه به دست می آید نشانی که در روایت آمده برای تشخیص پیکر مسلمانان از غیر مسلمانان است. و بسیار بعید است که پیامبر به دشمنان کافر خود قصد احسان و نیکی داشته و به خاطر آن که برخی از ایشان انسان های با کرامتند فرمان به خاک سپاری جسدشان داده باشد. بنابراین می توانیم از روی تعبد و بی آن که سر این نشان بر ما هویدا باشد، کوچک بودن آلت تناسلی را برای تشخیص اسلام اجساد مشکوک، به کار بندیم.

مورد ششم: هرگاه جنین در شکم مادر بمیرد و [به خاطر اسلام والدین] محکوم به اسلام باشد آیا در حکم مسلمان مرده است تا بگوییم بسان آن میت مسلمان، تشریح یا بریدن

اعضای آن جنین حرام است؟

۴۱. تنقیح، ج ۸، ص ۲۰۲.

در پاسخ باید بگوییم: هرگاه جنین پس از دمیدن روح مرده باشد بسان مسلمان میت است و روایت «إِنَّ حَرَمَتَهُ مِثْلَ حَرَمَتِهِ وَهُوَ حَيٌّ» او را در برمی گیرد؛ زیرا وقتی روح در جنین دمیده می شود حرمت پیدا می کند به گونه ای که وارد کردن نقص یا ضرر براو حرام است. از این رو وقتی روح از او خارج می شود، وارد ساختن نقص براو به هر صورتی که باشد بسان زمان حلول روح در جنین، حرام است. گواه مدعا افزون بر روایات پیشین که بر حرمت تشریح مسلمان تأکید داشت، موثقه سماعه است:

سألته عن السقط إذا استوت خلقته يجب عليه الغسل واللمح والكفن؟ قال:

نعم، كل ذلك يجب عليه؛^{۴۲}

از امام کاظم (ع) پرسیدم: هرگاه جنین با خلقت تمام، سقط شود آیا غسل و خاک سپاری و کفن براو واجب است؟ فرمود: بله، همه اینها در حق او واجب است.



فقه آل میت

سال ۷ / شماره ۲۵

از ظاهر پرسش و پاسخ در این روایت برمی آید که هرگاه خلقت جنینی کامل شده باشد و مرگ آن را در رسد، در احکام تجهیز میت اعم از غسل، دفن و کفن با سایر مسلمانان برابر است. این امر نشان می دهد که جنین پس از مرگ بسان زمان حیاتش دارای حرمت و احترام است.

حال اگر جنینی پیش از دمیدن روح و آفرینش کامل، سقط شود، دیگر نمی توان او را انسان مرده حقیقی دانست؛ زیرا فرض این است که در این جنین روح دمیده نشده است هر چند احتمال دارد پیش از سقط جنین دارای روح حیوانی باشد. بنابراین تا وقتی که در جنین روح دمیده نشده باشد روایت «حَرَمَتُهُ مِثْلَ حَرَمَتِهِ وَهُوَ حَيٌّ» شامل آن نمی شود. از این بیان روشن می شود که برای اثبات حرمت تشریح یا بریدن اعضای جنین جنینی نمی توان به روایت فوق تمسک جست.

همچنین روایاتی همچون صحیحۀ رفاعه^{۴۳} که سقط جنین را حرام دانسته، دلالتی

۴۲. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۶۹۵، باب ۱۲ از ابواب غسل میت، ح ۱.

۴۳. همان، ج ۲، ص ۵۸۲، باب ۳۳ از ابواب حیض، ح ۱.

بر حرمت تشریح جنین پیش از دمیدن روح ندارد؛ زیرا ساقط کردن جنین غیر از آن است که جنین را پس از آن که خود به خود سقط شده و بمیرد با تشریح مورد تعرض قرار دهیم. بنابراین حرمت ساقط کردن جنین با حرمت تشریح جنین پس از سقط شدن و مردن خود به خود ارتباطی ندارد.

بلی، از این که در برخی روایات برای اثبات دیه و مقدار آن، میت مسلمان، به جنینی که هنوز روح در آن دمیده نشده، تشبیه شده، می توان برداشت کرد که جنین حتی پیش از دمیدن روح، در احکام با میت مسلمان همسان است. به ویژه آن که عنوان «میت» در مثل آیه شریفه «وکتّم امواتاً فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم»^{۴۴} بر جنین پیش از دمیدن روح اطلاق شده است.

بنابراین تشریح و بریدن و کارهایی از این دست نسبت به جنین جایز نیست. لیکن از مفهوم موثقه سماعه به دست می آید که احکام تجهیز میت نسبت به جنین پیش از کامل شدن آفرینش جاری نیست. از این رو نگاه داری جنین در ظرف شیشه ای و امثال آن مانعی ندارد مگر آن که اجماعی برخلاف آن قائم شود.

۴۷

فقه آل بیت

گفتاری در حکم تشریح

مورد هفتم: اگر کسی مال دیگری را فرو دهد در صورتی که آن مال با بلعیدن تلف شده باشد مشکلی وجود ندارد. اما اگر عین آن مال در شکم آن شخص مانده و او بمیرد، آیا جایز است شکم او را پاره کنند تا آن مال خارج شود یا آن که چنین کاری روا نیست و در صورت امکان می بایست بدل آن مال به صاحبش پرداخت شود؟ از شیخ طوسی حکایت شده که در کتاب خلاف آورده است:

ما در این مورد نصی نداریم. بهتر است شکم این شخص پاره نشود؛ به خاطر روایت «حرمة المسلم میتاً کحرمة حیاً» و همان گونه که شکم انسان زنده به خاطر درآوردن مال دیگری پاره نمی شود، طبق این روایت شکم مرده نیز دریده نمی گردد.

۴۴. سوره بقره، آیه ۲۸.

اما از شافعی نقل شده که شکم شخص پاره شده و مال را به صاحبش باز می‌گردانند؛ زیرا با این کار ضرر از سه شخص دفع می‌شود.

۱. از مالک؛ چه این که مال به او بازگشته؛ ۲. از میّت؛ زیرا با این کار ذمّه میّت بری شده است؛ ۳. از ورثه؛ زیرا با خارج ساختن آن مال، ترکه به طور کامل برای ایشان محفوظ مانده است.

علامه حلی در کتاب تذکره دیدگاه شافعی را ترجیح داده است. وی پس از یاد کردن دو نظریه پیشین می‌گوید:

نظریه شافعی نزد من پسندیده است. ۴۵

این دیدگاه قابل مناقشه است؛ زیرا صرف این که خارج ساختن آن مال از شکم میّت موجب حفظ ما ترك ورثه شده یا ذمّه میّت را نسبت به عین مال بری می‌سازد - چه این کار نسبت به میّت یا ورثه احسان به حساب می‌آید - موجب نمی‌شود که تشریح بدن میّت را مجاز بشماریم؛ زیرا «حرمة المسلم میّتاً کحرمة حیاً» که به استناد آن بدن میّت بسان حال حیات حرمت دارد، عموم داشته این مورد را در بر می‌گیرد.

۴۸
فقه اهل بیت
سال ۷ / شماره ۲۵

از طرفی حفظ ما ترك ورثه یا بری ساختن ذمّه میّت در نهایت ما را به استحباب احسان به ورثه و میّت رهنمون می‌کند و با وجود استحباب نمی‌توانیم از حرمت فعلی تشریح دست بشویم.

استناد به حدیث نفی ضرر نیز ناتمام است؛ زیرا اولاً، اگر خارج ساختن شیء از شکم میّت مانع ضرر مالی می‌شود، این ضرر مالی با ضرر دیگری که مالی نیست، تراحم پیدا می‌کند و آن ضرر، هتک حرمت مسلمان با تشریح بدن اوست. در این جا بر ما لازم است که به کمترین ضرر گردن نهیم و اگر ضرر ها برابر بودند و ترجیحی امکان نداشت، می‌بایست بین دو ضرر تخییر برقرار کرد و در نتیجه تشریح جایز است. البته دیه این کار بر عهده اقدام کننده به این کار، خواهد بود.

اشکال: شخصی که مال دیگری را بلعیده، خود اقدام به ضرر کرده است. بنابراین

۴۵. تذکره، ج ۱، ص ۵۷، چاپ سنگی.

حدیث نفی ضرر شامل او نخواهد بود، تا از تراحم دو ضرر مالی و غیر مالی گفتگو کنیم.
جواب: این شخص اقدام به بلعیدن کرده است، نه ضرر. بنابراین عدم شمول نفی ضرر نسبت به او قابل پذیرش نیست.

ثانیاً، بلعیدن این شخص در حکم اتلاف مال دیگری است لذا ذمه او نسبت به مثل آن مال یا قیمت آن مشغول شده است و دیگر با وجود تلف شدن مال و مشغول شدن ذمه او نسبت به مثل یا قیمت مال دیگر، معنا ندارد با تمسک به حدیث نفی ضرر مالی، تشریح بدن او را جایز بدانیم. چنان که بعد از تلف شدن مال، دیگر جا ندارد برای اثبات وجوب باز پس دادن عین مال به مالک به حدیث «علی الید ما أخذت حتی تؤدیه» تمسک کنیم؛ بلکه می بایست پس دادن بدل آن مال را به مالک واجب بدانیم. با این بیان به دست می آید که بین دیدگاه های گفته شده، دیدگاه شیخ طوسی - حرمت تشریح - از همه قوی تر می باشد.

۴۹

فقه آل بیت

گفتاری در حکم تشریح

مورد هشتم: اگر شخصی مال خود را ببلعد، آیا جایز است شکم او را بعد از مرگش شکاف داده و این مال را خارج سازند؟

از مرحوم شیخ طوسی حکایت شده که چنین کاری جایز نیست. مرحوم علامه در تذکره این دیدگاه را بدین گونه توجیه کرده است: آنچه این شخص فرو داده، مال خودش بوده که در حال حیات با فرودادن، تلف کرده است. بنابراین دیگر برای ورثه نسبت به این مال حقی باقی نمی ماند. ۴۶

این دیدگاه با اشکال مواجه است؛ زیرا با وجود عین مال در بدن، مفهوم تلف و تباه شدن مال صدق نمی کند؛ لیکن ممکن است چنین بگوییم: وقتی شخصی چیزی از اموال و جواهرات را با وجود آن که تشریح بدن میت مسلمان پس از مرگ حرام است، فرو دهد به منزله آن است که او آن مال را تلف کرده است؛ زیرا آنچه در شرع ممنوع اعلام شده، مثل آن است که عقلاً ممتنع باشد و عین مال، هر چند در شکم مرده وجود دارد،

۴۶. همان.

اما بسان سایر اموال تلف شده است که حق ورثه پس از فوت مورث به چنین اموالی تعلق نمی‌گیرد؛ زیرا اساساً ترکه، اموال تلف شده را در بر نمی‌گیرد. از این رو زمانی می‌توانیم برای رفع حرمت تشریح بدن میت به حدیث نفی ضرر تمسک کنیم که پیش از آن حق ورثه، مال تلف شده را در برگیرد و وقتی می‌گوییم که حق ورثه به مال تلف شده تعلق نمی‌گیرد، دیگر برای حدیث نفی ضرر موضوعی نمی‌ماند تا با این حدیث رفع شود.

بله، اگر در مسأله مورد بحث، جسد میت مدت زمانی به حال خود بماند و در اثر گذشت زمان از هم پاشیده و مالی که فرو داده ظاهر گردد، ظاهراً چنین است که جزء اموال ما ترک او به شمار خواهد رفت؛ زیرا مالی که زوال یافته، ولی پس از مدتی ظاهر شود، عرفاً بسان مالی است که از روز نخست زایل نشده باشد. بنابراین آن دسته از ورثاتی که در حال ظهور این مال، موجود باشند، آن را به ارث خواهند برد.

از آنچه گفته شد، حکم این مسأله نیز به دست می‌آید که هرگاه شخصی مورد عمل جراحی قرار گیرد و بیماری او به گونه‌ای باشد که پزشک به ناچار مقداری از فلزات گران بها را میان برخی از اعضای بدنش قرار داده است و آن گاه این شخص از دنیا برود، ورثه نسبت به این فلز گران بها که میان بدن میت است، حقی نخواهند داشت؛ زیرا قرارداد آن فلز در بدن، به منزله تلف شدن آن است؛ زیرا تا زمانی که این فلز در بدنی قرار داشته باشد که تشریح آن حرام است، بر آن عنوان «ما ترک» صدق نمی‌کند.

به هر روی از مرحوم علامه حلی شگفت است که در این مسأله معتقد است مال با بلعیدن از بین رفته است؛ اما در مسأله پیشین [که شخصی مال شخصی دیگر را فرو داده است] بلعیدن را مستلزم تلف ندانسته است؛ در حالی که بین دو مسأله از این جهت تفاوتی وجود ندارد، زیرا اگر بلعیدن مال به منزله تلف ساختن آن باشد چه مال بلعیده شده، مال دیگری باشد یا مال خود شخص تفاوتی نمی‌کند و اگر بلعیدن، تلف مال به حساب نیاید، در هر دو مسأله چنین خواهد بود.

چند تنبیه:

تنبیه نخست: از ظاهر گفتار فقها به دست می آید که تشریح بدن میت مسلمان دیه دارد و دیه آن برابر دیه ای است که برای اسقاط جنین پیش از دمیدن روح در آن اعلام شده است صاحب جواهر می گوید:

برابر فتوای مشهور میان فقها دیه بریدن سر میت مسلمان آزاد صد دینار است؛ بلکه از کتاب های خلاف، انتصار، غنیه، اجماع بر این حکم نقل شده است. ۴۷

دلیل بر اثبات دیه، موثقه عبداللّه بن سنان از امام صادق (ع) است، که در آن امام (ع) در باره مردی که سرمیتی را بریده بود فرمود:

عليه الدية، لأن حرمة ميتاً كحرمة وهو حي؛^{۴۸}

دیه براو واجب است؛ زیرا حرمت شخص مسلمانانی که سرش بریده شده است، پس از مرگ بسان حرمت او در حال حیات است.

اما دلیل بر مقدار دیه تشریح میت (صد دینار) روایت حسین بن خالد است که صاحب جواهر از آن به «حسن» یاد کرده و فقها بدان عمل کرده اند. محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم و او از پدرش از محمد بن حفص از حسین بن خالد از امام موسی بن جعفر (ع) روایت می کند:

از امام صادق (ع) درباره مردی که سرمیتی را بریده بود سؤال شد؛ فرمود: خداوند هر آنچه را از این شخص در حال حیات حرام دانسته، پس از مرگ نیز حرام اعلام کرده است. پس هر کس نسبت به بدن میت کاری انجام دهد که اگر آن کار را با بدن شخصی زنده انجام می داد باعث مرگ او می شد، دیه براو واجب است.

۴۷. جواهر، ج ۴۳، ص ۳۸۴.

۴۸. وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۴۸، باب ۲۴ از ابواب دیات اعضا، ح ۴.

حسین بن خالد گوید :

از امام کاظم (ع) در مورد صحّت این روایت پرسیدم . امام فرمود :
امام صادق (ع) راست فرمود . رسول خدا (ص) نیز چنین فرموده است .
عرض کردم ، پس هر کس سرمیتی را قطع کند یا شکم او را بشکافد یا با بدن
میّت کاری انجام دهد که نظیر آن کار باعث مرگ انسان زنده می شود ، آیا دیه
کامل قتل نفس به عهده او می آید؟ فرمود : نه . لیکن دیه ای که بر عهده
اوست دیه قتل جنینی است که پیش از دمیدن روح در شکم مادرش کشته
شود و آن دیه صد دینار است و این دیه به ورثه میّت می رسد [درحالی که]
دیه شخص زنده به خود او می رسد نه به ورثه .^{۴۹}

برقی این روایت را در کتاب محاسن از پدرش از اسماعیل بن مهران از حسین بن خالد
نقل کرده است .

از ظاهر کتاب جامع الرواة به دست می آید که مقصود از حسین بن خالد همان صیرفی
است .^{۵۰} در این صورت طریق برقی در محاسن موثق خواهد بود . مرحوم شیخ طوسی نیز
همین روایت را با سند خود از علی بن ابراهیم با همین سلسله راویان آورده است ؛ چنان که
روایت مزبور را به سند خود از محمد بن علی بن محبوب از محمد بن حسین از محمد بن
اشیم از حسین بن خالد نقل کرده است .^{۵۱}

به هر حال ، از آن جا که برخی از اسناد این روایت معتبر بوده و از طرفی فقها به آن
عمل کرده اند برای اثبات مقدار دیه تشریح میّت (صد دینار) کفایت می کند . با این توضیح
روشن می شود که دیه تشریح میّت برابر با دیه جنین پیش از دمیدن روح در آن است . از
طرف دیگر این که ما در مواردی تشریح بدن میّت را استثنا کرده و آن را مجاز دانستیم ،
معنایش آن نیست که دیه ساقط می شود مگر آن که ادامه حیات مسلمانان منوط به تشریح

۴۹ . همان ، ح ۲ .

۵۰ . جامع الرواة ، ج ۱ ، ص ۲۳۸ .

۵۱ . همان .

بدنِ میّتِ مسلمان باشد که در این صورت بعید نیست ما به اطلاق روایاتی که درباره تشریح شکم مادر و بیرون آوردن جنین وارد شده، تمسک کنیم و دیه را واجب ندانیم؛ زیرا این روایات در مقام بیان بوده است و با آن که پرسش متوجه وظیفه شخص نسبت به تشریح بدن بوده است، نامی از دیه برده نشده است. بنابراین اگر دیه بر عهده کسی که شکم مادر را می شکافت می آمد، امام (ع) می بایست آن را ذکر می کرد و از این که امام (ع) تنها به ذکر جواز تشریح بسنده کرده و نامی از دیه نبرده است، پی می بریم که هر جا حیات مسلمانی منوط به تشریح بدنِ میّتِ مسلمان باشد، دیه متوجه کسی که اقدام به این کار می کند، نخواهد بود.

اگر گفته شود که روایات مزبور پیرامون مادر و فرزند وارد شده نه همه موارد، می گوئیم: مادر و فرزند بودن خصوصیتی ندارد که ما به خاطر آن این حکم را منحصر به همین مورد کنیم. افزون بر تشریح، هر جا که بریدن اعضا یا شکستن آنها و کارهایی از این دست به مصلحت میّت باشد، دیه بر عهده کسی که اقدام به این کار کند نخواهد بود؛ نظیر آن که میّت بین اشیا یا زیر آنها به گونه ای مانده باشد که برای انجام تجهیز او چاره ای جز شکستن یا مجروح ساختن یا بریدن اعضای او نمانده باشد. در این صورت این کار رواست و دیه ندارد. دلیل آن، موثقه عبداللّه بن سنان و روایات دیگر است که ظهور دارند در این که علت ثبوت دیه هتک احترام میّت است و درجایی که مثل مورد ما شکستن و بریدن و ... به مصلحت خود میّت باشد دیگر هتک و اهانت صدق نمی کند تا دیه ثابت شود؛ چون فرض این است که تنها دلیلی که بر ثبوت دیه برای تشریح میّت وارد شده همین دسته از روایات است که در آنها علت ثبوت دیه هتک احترام میّت مطرح شده است. البته ممکن است احتمال دهیم که هتک احترام میّت در این روایات، از باب حکمت باشد نه علت.

از طرفی ذکر این علت نمی گذارد اطلاق برای حکم دیه منعقد گردد. بنابراین در آن جا که تشریح یا قطعه کردن بدنِ میّت مستلزم هتک احترام میّت نباشد، دیگر دیه ثابت نخواهد بود.

همچنین اگر میّت پیش از مرگ وصیت کند که جسد او را مجانی برای انجام تشریح تحویل دهند و ما چنین وصیتی را مشروع بدانیم، با انجام تشریح، دیه ای ثابت نخواهد شد؛ زیرا اولاً، با وجود درخواست خود میّت عنوان هتک و اهانت به میّت صدق نمی‌کند.

ثانیاً، این کار به مقتضای وصیت میّت است و چگونه می‌شود عمل به وصیت، خسارتی را متوجه ما کند. اما اگر ما نه به خاطر مصلحت یا وصیت میّت و امثال اینها، بلکه به خاطر تراحم اهم نظیر آن که مصلحت نظام درین باشد، اقدام به تشریح میّت کنیم، حرمت تشریح - که همان حکم تکلیفی باشد - به خاطر تراحم تشریح با اهم برداشته می‌شود؛ اما دلیلی نداریم که حکم وضعی دیه نیز ساقط می‌شود.

اشکال: وقتی شما به خاطر تراحم با اهم، اصل تشریح را جایز دانستید جواز تشریح، مستلزم سقوط دیه است.

۵۴

فقه آل بیت

سال ۷ / شماره ۲۵

جواب: هیچ دلیلی بر چنین ملازمه ای وجود ندارد؛ چه این که ممکن است درجایی تشریح جایز باشد و در عین حال دیه هم ثابت باشد؛ چنان که در احکام حج می‌بینیم که درباره ای موارد برخی محرمات در حالت احرام جایز است، با این حال کفاره نیز بر شخص واجب است؛ بلکه باید گفت: مقتضای اطلاق روایاتی که دیه را برای تشریح میّت لازم دانسته ثبوت دیه است هر چند تشریح یا بریدن اعضای میّت به خاطر تراحم با دلیل اهم جایز شده باشد.

بله، اگر ولی امر مسلمانان تشریح را به مصلحت جامعه بداند و از طرفی امکان پرداخت دیه تشریح از بیت المال به ورثه میّت وجود نداشته باشد و اجازه دهد که میّت را بدون تعهد پرداخت دیه تشریح کنند، دیه ساقط خواهد شد؛ زیرا ولی فقیه به جای امام معصوم (ع) نشسته و هر جا مصلحت بداند بسان امام (ع) در تصرف، اولویت خواهد داشت.

مطلب دیگر آن که وقتی می‌گوییم: میّت در اصل ثبوت دیه و تعیین مقدار آن به منزله جنین است، مقتضای این سخن آن است که با تشریح تمام اعضای بدن میّت می‌بایست به

میزان دیه جنین پرداخت شود و با تشریح برخی از اعضا و جوارح میّت، به همان نسبت از کل دیه محاسبه می شود؛ چنان که درباره دیه قطع اعضای انسان زنده چنین است. بدین جهت محقق حلّی در شرائع می گوید:

همان گونه که بریدن اعضای میّت به نسبت کل دیه محاسبه می شود، شکستن و مجروح ساختن اعضا نیز چنین خواهد بود.

از طرفی به مقتضای موثقه حسین بن خالد، وارث چیزی از دیه تشریح بدن مورث را به ارث نمی برد، بلکه می بایست آن را به عنوان خیرات از طرف میّت مصرف کند. مؤید این مدعا مرسله محمد بن صباح از برخی از اصحاب از امام صادق (ع) است که فرمود:

لیس لورثته فیها شیء إنّما هذا شیء اُتی الیه فی بدنه بعد موته یحجّ بها عنه
أوتصدّق بها عنه أو تصیر فی سبیل من سبیل الخیر؛^{۵۲}

ورثه میّت حقی نسبت به دیه تشریح بدن میّت ندارند. این دیه مالی است که با تشریح بدن او پس از مرگش متوجه او شده است و می بایست با این مال از طرف میّت حجّ به جا آورند یا آن را صدقه دهند یا در یکی از راه های خیر مصرف کنند.

با این حال، سید مرتضی (ره) مدعی است که دیه تشریح بدن میّت به بیت المال می رسد؛ زیرا دیه عقوبت جنایت وارد بر میّت است. از طرفی دلیل محکمی اقامه نشده که اثبات کند این مال می بایست از طرف میّت در کارهای خیر مصرف شود. دلیل دیگر آن که اسحاق بن عمّار به امام صادق (ع) عرض کرد: چه کسی دیه تشریح بدن میّت را می گیرد؟ امام (ع) فرمود:

هذا لله وإن قطعت یمینه أو شیء من جوارحه فعلیه الارش للإمام؛^{۵۳}

این دیه برای خداست و اگر دست میّت یا عضوی از اعضای او بریده شود، ارش آن به امام (حاکم مسلمانان) می رسد.

۵۲. کافی، ج ۷، ابواب الدیات، ص ۳۴۸.

۵۳. همان.

صاحب جواهر بر این کلام سید مرتضی اشکال کرده و گفته است :

ضعف آن هویدا است؛ زیرا موثقه حسین بن خالد و نیز مرسله محمد بن صباح دلیل قاطعی بر مدعای ما می باشد. [و چنین نیست که دلیلی بر مدعا نباشد] اما در مورد روایت اسحاق بن عمار ممکن است مقصود آن باشد که امام یا منصوب از طرف او، می تواند دیه تشریح میّت را دریافت کرده آن را از طرف میّت صدقه دهد؛ زیرا برای چنین میّتی امام و منصوب از طرف امام (حاکم اسلامی) ولیّ به شمار می آیند. چنان که شیخ مفید به این مطلب اشاره کرده است. وی می گوید: امام مسلمانان یا آن که از طرف او به عنوان حاکم بر مردم گمارده شده، دیه را دریافت می کند و آن را از طرف میّت صدقه می دهد. این مطلب کاملاً روشن است. ۵۴

۵۶

فتاویٰ اهل بیت

سال ۷ / شماره ۲۵

آیا می توان از همین دیه، بدهکاری میّت را پرداخت؟ دیدگاه های مختلفی در این مساله ارائه شده است. از طرفی شاید فرمایش امام(ع) که: «ودیه هذا هي له لالورثة» پرداخت بدهکاری میّت را فرا بگیرد؛ زیرا در این صورت ذمه میّت فارغ خواهد شد و مال حاصل از دیه برای میّت و به نفع خود او مصرف شده است و شاید حج گزاردن و صدقه دادن از طرف میّت که در روایت محمد بن صباح آمده از باب نمونه بوده است. به نظر می رسد گفتار صاحب جواهر به همین مطلب ما برگشت داشته باشد. آن جا که گفته است: تحقیق آن است که در هر حال بدهکاری های میّت از دیه تشریح بدن او پرداخت می شود؛ زیرا اگر چه با مرگ، خطاب تکلیف (و جوب پرداخت دیون) از او ساقط شده است، اما خطاب وضع (بدهکاری) از او ساقط نشده است. ۵۵

تنبیه دوم: در مواردی که تشریح جایز است، نمی تواند مرد به زن یا زن به مرد نگاه کند؛ چنان که جایز نیست هر یک از مرد یا زن بدن دیگری را لمس و مس کند و در این حکم

۵۴. جواهر، ج ۴۳، ص ۳۸۸.

۵۵. همان، ج ۴۳، ص ۳۸۹.

بین میت مسلمان یا کافر تفاوتی وجود ندارد. همچنین کشف عورت میت حتی برای مماثل جایز نیست. دلیل همه این مدعاها اطلاق ادله ای است که نگاه، لمس و مس کردن بدن اجنبی را حرام دانسته است. بنابراین تا وقتی که ضرورت و اضطراری پیش نیامده، حق نداریم از اطلاق این ادله دست برداریم.

تنبیه سوم: در مواردی که تشریح و نظایر آن جایز است، باید مراتب ضرورت رعایت شود. بنا بر این تشریح بدن میت بیش از حد ضرورت و واجب، جایز نیست؛ چنان که شهید ثانی به این مطلب درجایی که می خواهند بچه سالم را از شکم مادر مرده اش بیرون آورند، تصریح کرده است. دلیل این حکم، قاعده «الضرورة تقتدر بقدرها» است.

بنابراین تا آن جا که ضرورت اقتضا دارد تشریح جایز است، اما بیش از آن مشمول عموم ادله منع و حرمت تشریح باقی می ماند. از این رو اگر بیش از حد ضرورت تشریح کند، گناه کار بوده و دیه آن را ضامن است، بی آن که بین موارد استثنا شده از حرمت تشریح تفاوتی باشد.

۵۷

فقه آل بیت

گفتاری در حکم تشریح

تنبیه چهارم: بنا بر احتیاط واجب جاهایی از بدن میت که به خاطر تشریح بریده شده می بایست دوخته شود. دلیل آن، موثقه ابن ابی عمیر است. در این صحیح آمده که امام صادق (ع) در پاسخ این پرسش که اگر زنی [به هنگام وضع حمل] بمیرد و بچه در شکم او تحرك داشته باشد، آیا جایز است شکم مادر را بشکافند و بچه را خارج سازند؟ فرمود:

نعم و یخاط بطنها؛

بله، جایز است و باید شکم مادر را پس از تشریح بدوزند.

مگر بگوییم: از مسأله دوختن بدن پس از تشریح در روایات دیگر نامی برده نشده و از طرفی این روایات در مقام بیان بوده است پس می توان استفاده کرد که دوختن واجب نیست.

تنبیه پنجم: حکم یک عضو از اعضای شخص مسلمان بسان حکم تمام بدن اوست. بنابراین همان گونه که تشریح تمام اعضای او جایز نیست، تشریح برخی از اعضای او نیز جایز نمی باشد. از این رو اگر بخشی از اعضای بدن انسانی در گورستان مسلمانان پیدا شود و آن عضو محکوم به این باشد که از اعضای بدن مسلمان است، تمام احکامی که بر تشریح تمام بدن مسلمان مترتب است بر این عضو یافت شده نیز مترتب می شود و اگر کسی ادعا کند که روایت «إِنَّ حَرَمَةَ مَيْتًا كَحَرَمَةِ وَهُوَ حَيٌّ» ناظر به تمام اعضا بوده و از بخشی از اعضا انصراف دارد، می گوییم: این ادعا هیچ توجیهی ندارد.

تنبیه ششم: غسل دادن میت واجب است و در مواردی که تشریح جایز است غسل بر تشریح مقدم است؛ مگر آن که غسل دادن با حفظ جان مسلمان دیگر تراحم پیدا کند که در این صورت می توان بدن میت را پیش از غسل تشریح کرد.

حال اگر میت را پیش از تشریح غسل دادند، دیگر واجب نیست پس از تشریح مجدداً او را غسل دهند، بلی در صورت امکان تطهیر بدن از نجاست و تجهیز و تکفین آن واجب است و نمی توان برخی از اعضای میت را دور بریزند تا چه رسد که بخواهند آن را در زباله دان و نظایر آن بیفکنند. دلیل مدّعی ما عموم ادله احترام مؤمن و عموم ادله دفن و کفن میت است. مویّد این مدّعا آن دسته از روایاتی است که می گوید: اگر چیزی همچون مو و نظایر آن از میت جدا شد واجب است آن را دفن کنند؛ مثل موثقه ابن ابی عمیر از برخی از اصحابش از امام صادق (ع) که فرمود:

لَا يَمَسُّ مِنَ الْمَيِّتِ شَعْرٌ وَلَا ظْفَرٌ وَإِنْ سَقَطَ مِنْهُ شَيْءٌ فَاجْعَلْهُ فِي كَفْنِهِ؛^{۵۶}

مسّ اعضای بدن میت اعم از مو و ناخن روانیست و اگر چیزی از بدن او جدا شد باید در کفن به همراه او دفن کنی.

۵۶. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۶۹۴، باب ۱۱ از ابواب غسل میت، ح ۱.